

## نظری بحواشی کلبه و دمنه

سال گذشته، هنگامی که بصوابدید دوست دانشمند ارجمند آقای اقبال یغمائی بنام یادداشت‌های بیست سال پیش این بنده راجع بکلبه در مجله آموزش و پرورش دیگر باره طبع شود، فرصتی یافتیم و آن کتاب عجیب را یکدور دیگر مطالعه کردم. در این مطالعه بنکات انتقادی برخوردارم که بیست سال پیش بدان برخورد کرده بودم و از آن جمله آنچه مربوط بتصحیح متن کلبه بود همان هنگام بضمیمه یادداشت‌های سابق در مجله آموزش و پرورش طبع و نشر یافت و دو قسمت دیگر که ناظر بحواشی فاضل گرگانی استاد قریب، و اختلاف میان کلبه بهرامشاهی و متن سربی این مقع بود بر اثر تعطیل مجله آموزش و پرورش طبع نشده ماند.

اینک چند قرة آنرا که مربوط بحواشی استاد گرگانی است و تاکنون طبع و نشر نیافته است از نظر خوانندگان گرامی «یغما» میگذرانم، باشد که خالی از فائده نماند. والله ولی التوفیق.

۱ - فاضل محشی در حاشیه صفحه (۶) کلبه (طبع دوم سال ۱۳۱۱) راجع بکلمه «رعایت» که در این عبارت از کلبه مصحح ایشان آمده است: **وهم در آن جانب ایجاز و اختصار بر رعایت رسانیده آید** مینویسند:

«در نسخه امیرنظام (بنایت) نوشته شده»، و با این بیان میخوانند بگویند تعبیر «بنایت» غلط و آنچه ایشان اختیار کرده اند، یعنی «برعایت» صحیح است و حال آنکه بنظر این بنده همانچه در کلبه امیرنظام نوشته شده است صحیح و فصیح و بلیغ میآید و بر عکس آنچه ایشان بر گزیده اند اگر هم صحیح باشد فصیح و بلیغ نمینماید؛ باین معنی که عبارت: «جانب ایجاز و اختصار را بنایت (یعنی بدعا و بلاغی که ایجاز و اختصار را هست) رسانیدن» عبارتی است فی حد ذاتها صحیح و فصیح و خالی از خدشه و خلل، و در مقامی هم که منشی کلبه آنرا بکار برده است کمال بلاغت را دارد. و اما عبارت: «**جانب ایجاز را برعایت رسانیدن**» و یا بطور مطلق «**جانب چیزی را برعایت رسانیدن**» مصطلح نیست و بلکه شایسته اصطلاح هم نمیشد و آنچه مصطلح و مفهوم معنای صحیح است «جانب شخص یا شئی را رعایت کردن» است نه «برعایت رسانیدن». و با تنزل از این مدعی و با فرض اینکه یک چنان عبارتی صحیح و مصطلح هم باشد در مورد بحث ما صحیح نیست و خلاف منظور را میرساند؛ زیرا منظور صاحب کلبه این است که در بیان محاسن عدل حداعلی ایجاز و اختصار را بکار میبرد، و عبارت مزبور منتهی چیزی را که میفهماند این است که «جانب ایجاز را بسرحد رعایت خواهد رسانید» بدون اینکه حتی اندک رعایتی هم از آن کرده باشد. بنابراین ظاهراً محالی برای شك در صحت عبارت کلبه امیر نظامی باقی نمانده باشد.

۲ - در حاشیه (۴) صفحه ۵۶ عبارت منلی: **و اذا انتهیت الی السلامة فی مداک**

فلاتجاوز باین صورت ترجمه شده است:

« چون سلامت در نهایت سفر خود رسیدی از آنجا مگذر » و این ترجمه مخصوصاً باقید « از آنجا » که همراه دارد ، نص در این است که : « چون مقرون سلامت سمرت را بیابان رسانیدی دیگر جلو تر مرز و همانجا بمان » ، و این معنی گذشته از اینکه مفهوم عبارت عربی مزبور نیست ، به خودی خود هم معنایی نیست که « مثل سائر » گردد و « کلام جامع » تلقی شود ، بلکه معنایی است تهی از حکمت و فائده ؛ زیرا مسافری که در آغوش سلامت به « مقصد » رسیده و مقصودش را دریافته است داعی ندارد که از آنجا بگذرد و مجال بگوشیده‌ای دهد که بگوید : « چون سلامت در نهایت سفر خود رسیدی از آنجا مگذر » . بالجمله ، مفاد مثل مزبور این است که « چون در راهی که پیش گرفته‌ای به « سلامت » رسیدی ، یعنی سلامت را درک کردی ، عاقبت را مقتم شمار و بامید مازاد پیش مرو » ، و عبارت دیگر ، کلمه « سلامت » در جمله مزبور قید وصول بقصد نیست بلکه عین مقصد و متعلق « وصول » است .

ضمناً باید متذکر بود که این « مثل » نیز مانند غالب امثال عربی ناظر برندگانی خود اعراب است که خانه بدوش و پیوسته در « حل و ترحال » یعنی در باز بستن و بار کشودن بسر میبرند و منزل و مأوی و شهر و دیه بابر جایی ندارند و هر کجا آب و علفی یافتند بار می‌کشایند و چون دچار کم آبی و کم علفی شدند یا معرض حمله و هجوم قبیله دیگری قرار گرفتند باری بندند و در پی آبشخور و علف‌چر دیگر و یا مأمن دیگری راه می‌افتند . و مثل مزبور را هم روی باین قبیل مردمان است که می‌گویند « چون در خلال آن حل و ترحال بجایی رسیدید که میتوانید چند صباحی سلامت و عاقبت بگذرانید از آنجا مگذرید » همین معنی است که مثل دیگر آنرا باین عبارت ادا میکند : « اذا اعشبت فانزل » ، و صاحب کلیله نیز آنرا ردیف این مثل آورده و هر دو جمله را راهنمای شتر به در انتخاب بیشه پر آب و علف و مصون و مأمن از گزند روندگان و درندگان قرار داده است .

۳ - در ترجمه‌ای هم که ضمن حاشیه (۲) صفحه ۵۸ از این بیت شده است :

« اذا ما كنت في امر مروم فلا تقنع بما دون النجوم »

و گفته‌اند : « چون در کار قصد شده‌ای داخل شدی بزیر ستارگان قناعت مکن » ، مجال چون و چرا بر منتقد فراخ است . زیرا می‌رسد ، اولاً ، مگر آدم با شعور در کار قصد ناشده‌ای هم داخل میشود و یا میتواند داخل شود ، تا چون در کار قصد شده‌ای داخل شد برای او تکلیف خاصی تعیین کنند ؟ و ثانیاً ، دخول در کار قصد شده یا قصد نشده بزیر و زبر ستارگان چه کار دارد ؟ من میخواهم در کار دریانوردی داخل شوم ، قصدش راهم حسب الامر کرده‌ام ، میفرمائید کشتیم را بسبالای ستارگان کشم و در آن حدود دریانوردی کنم ؟ آن دیگری میخواهد آهنگر شود و سومی نجار آیا باید کوره آهنگری و دکه نجاری خویش را در ماوراء ستاره شعرای یمانی سرپا سازند ؟

خواهید فرمود معنی مبالغه همین است و بپهوده نگفته‌اند : « الشعرا كذبه اعذبه » ، عرض میکنم ، مبالغه در جای خود و در جهة خود مرفوب و مطلوب است ولی چون در غیر محل و در غیر جهة واقع شد سخیف و رکیک و نا مربوط و بی معنی میشود ، بهترین مثالی که فعلاً برای بیان مطلب میتوانم عرضه دارم این بیت از منتهجات کلیله است که بمناسبتی دیگر هم ضمن همین یادداشتها از آن بحث خواهد شد :

مثل الدعاء متى يعلو الى سعد او كالقضاء متى يهوى الى صيب

شاعر اسبی را بسرعت سیر مپستاید : « چون رو بفرز میرود دعای مستجاب را ماند ( که

در طرفه العینی فاصله زمین تا آسمان را طی میکنند) و چون رو بنشیب مینهد فضای آسمانی را (که در لحظه‌ای از عرش برین بفرش زمین میرسد). چنانکه ملاحظه میفرمائید در این شعر مبالغه بکمال رسیده و بلکه منتهی باغراق شده است و معذک آنرا می‌بندیم و میستائیم. زیرا مبالغه درجه طبیعی و مسیر عادی سیر کرده است. اما اگر گفته بود: «اسبی که چون روبرا زنده فضای آسمانی را ماند و چون رو به نشیب رود دعای مستجاب را» البته در شمار گفته‌های ابلهانه درمی‌آمد و قابل گوش دادن نبود. چرا؟ چون مبالغه در مسیر طبیعی وجهه عادی نیست، مسیر فضا از آسمان بزمین است و طریق دعا از زمین با آسمان و نه بالعکس.

همچنین «دخول در کارهای زمینی» طریق آن آسمان نیست تا از باب مبالغه بزیر و ستارگان کار داشته باشیم و اگر چنان مبالغه‌ای را بکار بردیم حرف مفت و غیر قابل استماعی گفته خواهیم بود.

حال به بنیم ترجمه صحیح یا نزدیک بصحت شعر مزبور چیست و فاضل محشی باچه عبارتی میتواند معنای حسابی تری بشهر بدهد؟

چنانکه در جای دیگر عرض کرده‌ام (۱) بیت مورد بحث نه بردست فاضل گر کانی بلکه بهوشخص ابوالعالمی یا دیگری از ناخین کلیله دستخوش تعریفی شده است که معنای صحیح و بلیغ آنرا از میان برده است، ولی در ترجمه همین الفاظ هم ممکن بود گفته شود: «چون درصدد انتخاب کاری برمیآئی (کوته‌نظر مباش) و بیائین تراز ستارگان قناعت مکن» و بمبارت دیگر بلندنظر و بلند همت باش و بکارهای بست تن درمده.

۴ - در حاشیه صفحه ۸۲ کلمه «رائد» از مثل معروف: «الرائد لا یکذب اهل» باین بیان ترجمه و تفسیر شده است: «رائد کسی را گویند که کاروانیان قبل از خود برای جستجوی جاومکان میفرستند». و این بیان و تفسیر تمام مغز و معنای آنرا که در مثل مزبور مندرج است بوج و نابود میسازد. زیرا خواننده فارسی زبان را مسلم است که اولاً کاروانیان بندرت کسی را پیش از خود برای جستجوی جا و مکان میفرستند، چه راهها شناخته و فرودگاهها مشخص است، و ثانیاً اگر هم گاهی بواسطه تنگی کاروانسراها و کثرت مسافری چنان اتفاقی افتاد کسی را که پیش میفرستند جلو دار یا بچه چارواداری پیش نخواهد بود و چنین فرستاده ای البته مأمون از کذب است، و از این گذشته کاروانیان که اغلب از طبقات ممتاز کشور میباشند نسبت بیک جلو دار یا بچه چاروادار «اهل» خوانده نمیشوند تا گفته شود: «رائد باهل خود دروغ نیکوید» و بفرض هم که چنین عبارتی مفهوم چنان معنایی گفته شده باشد مثل سائر نمیکردد و عقلاً و حکماً بدان مثل نیچویند. پس «رائد» کیست و معنی این مثل سائر چیست؟

«رائد» کسی است که قبائل چادر نشین چون میخواهند دسته جمعی بناحیه دوردستی کوچ

(۱) منظور مجله ارمان و مجله آموزش و پرورش است که اولی در حدود بیست سال قبل و دومی در سال گذشته یادداشتهائی را که بقلم نگارنده در اطراف کلیله و دمنه نوشته شده بود نش داده‌اند. بشرحی که در یادداشتهای مزبور ذکر شده است صورت صحیح بیت متنبی این است:

«اذا غامرت فی شرف مروم فلا تفتح ببادون النجوم»

یعنی چون در راه شرف و سر بلندی خویشتن بهملکه افکنندی بمراتب است قانع مشو و هدف شرف مطلوب را از ستاره نیز بالا بر.

کنند وی را انتخاب میکنند تا قبلاً چراگاههای اطراف را بگردد و محل مناسبی را از راه امن و آسانی در نظر بگیرد و قبیله را بدان محل هدایت نماید و این شخص باید از سران قوم و از پیران مذهب و مجرب قبیله باشد و از خود نیز خیل و حشم و مال و منالی داشته باشد تا هم بتواند تمام جهات محسنة محل را از حیث آب و علف و باد و هوا و امنیت و رفاهیت بسنجد و هم برای حفظ خیل و حشم خودش هم که شده است از قبول زحمت درطی بادیهای محوف و وادی های محفوف بخطر امانت نماید و در انجام این مهم حیاتی قبیله از بذل و وسع مضایقه نکند، و بدیهی است که چنین کسی در بازگشت بقبیله راجع بچنان تکلیفی که برعهده گرفته است دروغ نمیگوید و محلی را که بی آب و علف یا محاط بدشمن یافته است چراگاه و بارانداز قوم و قبیلۀ خود معرفی نمینماید و از این رو است که عرب جمله «الرائد لا یکنذب اهلہ» را مثل سائر و کلام جامع تلقی کرده است.

۵ - در حاشیة (۴) صفحہ (۸۶) ضمن ترجمه بیت :

« و کسل انا بالذی فیہ یرشح و ینبی الفتی عما علیہ انطوائه »

از عبارت ، « عما علیہ انطوائه » به « از آنچه سرشت وی پر آنتست » تعبیر شده است و این تعبیر از دو جهة مخدوش مینماید ، یکی از جهة لغت و دیگر از جهة تناسب بین دو مصراع بیت ، زیرا اولاً « فطرت » یعنی « سرشت » چیزی است و « ما انطوی علیہ الفتی » چیز و یا چیزهای دیگر که در این شعر « اندیشه ها و افکار » معنی میدهد ، و ثانیاً عبارت منبور بخودی خود این معنی را نمیدهد و متبادر از آن « افکار و نیات » است و دیگر آنکه در این بیت بالخصوص معنی منبور جور نمیآید زیرا در مصراع اول که مقدمه برای عبارت مورد بحث است گفته شد : « هر ظرفی از عنصر خود که گل است یا مس حکایت میکند » بلکه گفته شد « هر ظرفی از آنچه درون دارد برون میدهد » . پس در مصراع دوم هم که حکم نتیجه آن مقدمه را دارد باید گفت : « جوان از آنچه در دل دارد (یعنی نیات و اندیشه های خویش) خبر میدهد » نه از ذات و فطرت و « سرشت » خویش .

۶ - در حاشیة (۱) صفحہ ۹۶ مصراع مثلی : « ان الحسان مظنة للجسد » ، باین عبارت ترجمه شده است ، « همانا نیکان محل قصد و گمان حسودانند » و این ترجمه نیز خالی از خلل بنظر نمیرسد ، چه اولاً کلمة « نیکان » در عرف بر نیک سیرتان و نیکوکاران اطلاق میشود و لفظ « حسان » این معنی را نمیدهد بلکه بر مردان خوش صورت و زنان زیبا دلالت دارد ، و در مصراع بالا مسلماً مراد « زنان زیبا » است ، پس باید بجای نیکان « نیکوان » میگفتند تا خواننده بمعنی مراد میرسید و ثانیاً اینکه در ترجمه گفته شده است ، « محل گمان و قصد حسودانند » ایضاً تمام نیست زیرا مراد شاعر و مفهوم شعر این است که نیکوان و خوب رویان مظنه و معرض حسودانند یعنی برای آنان حسودانی یافت میشوند . والله الهادی الی الصواب .

۷ - در حاشیة صفحہ (۱۴۵) ضمن ترجمه بیت :

« والدهر لیس بناج من حوادثه صم الجبال ولا ذوالمصمة الصدع »

کلمة « الصدع » را « آهوی جوان قوی » تفسیر کرده اند و این تفسیر در این مورد صحیح بنظر نمیآید و معنای مراد در اینجا « بز کوهی جوان و قوی » است ، زیرا لفظ منبور در متن لغت با اشتراك لغوی بر هر یک از آه و بز و میش کوهی اطلاق شده است ولی معنای اشتراك لغوی این نیست که مختار باشیم در هر عبارت و هر مورد هر یک از معانی مشترک را بکلمه بدیهیم بلکه در هر عبارت باید بحکم قرینه یکی از آن معانی را بپذیریم و در بیت منبور دو قرینه است که ما را

از اختیار معنای «آهو» برای لفظ «الصدع» منصرف و با اختیار معنای دیگر یعنی «بز کوهی» متوجه میسازد، یکی عبارت «صم الجبال» که با آهو نمیسازد و ملاذ و ملجأ و مأوای «بز کوهی» است، و دیگر قرینه معنوی مستفاد از شعر. زیرا شاعر میخواهد بگوید: از حوادث روزگار هیچ جاندار و بیجان در امان نیست، هر چند هم که توانا و تنومند و دور از دسترس گزند باشد، و فرد اکمل از جادات تنومند و سرسخت را «صم الجبال» مثال زده است و از حیوانات چه؟ آهوی دشتی یا بز کوهی؟ - البته «بز جوان کوهی» منبع امکان تر و قوی الجته تر از آهوی دشتی است هر چند هم این دومی نیز جوان و قوی باشد.

۸ - کلمه «بس» از شعر ذیل واقع در صفحه (۱۴۸) :

«کی توان از خلق متواری شدن بس بر ملا / مشعله در دست و مشک اندر گریبان داشتن»

در کلیله امیر نظامی با «باء» عربی (بس) ثبت شده و فاضل گرگانی در کلیله مصحح و محشای خویش آن را با «باء» فارسی (یس) ضبط کرده و حتی در حاشیه هم هیچگونه تذکر و توضیحی راجع باین اختلاف نداده است چنانکه گوئی غلط بودن نسخه امیر نظامی مسلم و مستقنی از تذکر هم میباشد، و حال آنکه بنظر این بنده چنان نیست و اگر نگویم لفظ «بس» در شعر مزبور اصح و اوضح از کلمه «یس» است بی محابا خواهم گفت که آنهم صحیح میباشد و همین قدر صحت کلام ای در متن معتبر و مصححی مشخص شد تصرف در آن، ولو با تبدیل باصح و اوضح مجاز نمیشد.

۹ - در سطر ۱۲ صفحه ۱۵۶ از کلیله گرگانی روی عبارت: «مال صیقل رای و یشتوان قوتست» راده نهاده و در حاشیه نوشته اند: «در نسخ مطبوعه (قوی) ضبط شده و تصحیح ما قیاسی است و عبارت ابن مقفع نیز چنین است: ولا الرای ولا القوة الا بالمال.» و نگارنده را در این تصحیح قیاسی و توضیح اقتباسی دو نظر است: اول آنکه عبارت ابن مقفع در چند نسخه جای که این بنده دیده و دارد بر این وجه است: «فان المال جعل له قوه فی الرای والتتمکن» و ظاهراً صحیح هم همین است که در آن چند نسخه دیده میشود زیرا عبارت بروجهی که آقای گرگانی نقل کرده و در نسخه مورد نظر ایشان بوده است خالی از کراف نیست و ما این مقفع را گرافه گونشناخته ایم. نظر دیگر آنکه باید پرسید: اگر عبارت بر همان صورت که در نسخ مطبوعه است یعنی «مال صیقل رای و یشتوان قوی است» باقی میماند و تصرفی در آن نمیشد چه عیب داشت تا محتاج بتصحیح قیاسی شویم؟ و مراد از آن قیاس چیست؟ اگر بگویند در عبارت نسخ مطبوعه عطف جمع بر مفرد صورت گرفته و قیاس مفرد بر مفرد است میگوئیم: نه آن عطف غلط و نه این قیاس مفرد است، و در معنی هم تفاوتی بین عبارت مندرج در نسخ مطبوعه و عبارت مختار و مصحح ایشان نیست، و بنابراین مجوزی برای تغییر و تصرف در متن کلیله نمیمانند.

۱۰ - شعر ذیل در صفحه ۱۷۰ کلیله گرگانی:

«لایلهم مثل ایا مهم / ضیاء و انسوا من آرق»  
«و ایا مهم کلیا لیهم / سکوناور و حاو ما من غسق»

باین عبارت ترجمه شده است: «شبهای ایشان در روشنی و انس مانند روزهای ایشان بود ولی بیداری نداشت و روزهای ایشان در آرامش و آسایش مانند شبهای آنان بود ولی تاریکی در آن نبود» و این ترجمه نه فقط از فهمانیدن مراد شاعر قاصر است بلکه بخودی خود هم معنای بلیغ و حتی مفهوم صحیحی را نمیپوراند، زیرا پرسیده میشود که اگر شبهای حضرات بیداری نداشت

یس اُنس بادوستان که در شعر بدان تصریح شده است چه معنی داشت و روشنائی شمعهای کافوری بدر که میخورد و چه مصرفی می‌داشت ؟ بگذریم از اینکه عرفاً کسانرا میگویند شبهای ایشان بیداری نداشت که بخواب آید رفته باشند و خوابگاهشان گورستان باشد ، نه بزرگانی که در کاخهای رفیع بچنان کامرانیها بسر میبردند و حتی يك آن هم خیال مرگ در نخیله ایشان خطور نمیکند .

و اما خلل و تشویش و نارسائی ترجمه مزبور ناشی از سه فقره تسامح است :

۱ - استعمال کلمه « ولی » در خلال عبارت بصورتیکه مشعر بر نقص و ناتمامی در شبهای و روزهای حضرات ممدوحین میباشد و حال آنکه شاعر در مقام ستودن شبهای و روزهای ایشان است .

۲ ترکیب عبارت در شعر شاعر حاکی از زمان حال است و در ترجمه زمان ماضی آمده است .

۳ - مسامحه عمده و مهم آنکه کلمه « آرق » که « بیدار خوابی » معنی میدهد « بیداری » ترجمه شده و آن مفهوم ناروارا بترجمه داده است . ترجمه صحیح دوشعر مزبور این است : « شبهای ایشان در روشنی و اُنس ( بادوستان ) مانند روزهای ایشان است بی آنکه بیدار خوابی ( ناشی از هم و غم ) در آن دخیل باشد و روزهای ایشان از حیث آسایش و آرامش مانند شبهای ایشان است باین امتیاز که تاریکی شهارا ندارد . » یعنی این دسته از مقلان شام را تا بام غرق عیش و عشرت بادوستان و نیکوانند و کاخهای رفیع شان غرق در نور شمعهای کافوری چنانکه گویی شبهای برای آنان روز است ، و روز هارا بکسره در آرامش و آسایش میگذرانند چنانکه بیداری روز برای آنان جانشین شب و مخصوص آسایش و آرامش قرار داده شده است .

۱۱ - در سطر ۲ صفحه ۱۸۲ از کلمه گرگانی روی کلمه « مواتات » در جمله : « و بر فرق و مجاملت و مواتات و ملاطفت دست در کار کن » راده نهاده و در حاشیه نوشته اند : در نسخ مطبوعه مواتات نوشته شده و صحیح آن مواتات است و در نسخه عربی این مقع نیز عبارت چنین است : و عليك باللين والمواتات ، و مواتات در لغت بمعنی موافقت و سازگاری است . و این تصحیح نیز برای این بنده قانع کننده نیست ، زیرا اولاً در نسخه های عربی که نگارنده دیده و دارد عبارت بر این وجه است : « و عليك باللين والرفق والحلم والتأني » و لفظ « مواتات » در آن میان نیست ، و ثانیاً مفهوم « مواتات » که بمعنی موافقت و سازگاری است از مجموع کلمات : رفق ، مجاملت و ملاطفت که در عبارت مورد بحث آمده است بکمال استفاده میشود و برای تصریح بآن محلی نمیماند و اما کلمه « مواتات » هم ، چنانکه محشی فاضل نظر داده است در این سیاق مورد ندارد و صحیح نیست ، و آنچه این بنده حدس میزند این است که کلمه مورد نظر در اصل انشاء ابوالمالی « مدارات » بوده و بسه و نساخ « مواتات » شده است ، زیرا توصیفی لازمی که ملک خرگوشان باید بفرستاده خود مینمود « مدارات » است که با « ملک ییلان » حکما میبایست معمول گردد و شر او و لشکرانش بدان وسیله از سرجماعت خرگوشان دفع و رفع شود .

۱۲ - در حاشیه ۴ صفحه ۱۸۵ راجع بعبارت متن که نوشته است : « و اهل دنیا از متاع و مال و دوستان این جهان . . الخ » ، تذکر داده اند که « در نسخه امیر نظام ( متاع مال ) بدون واو است . » و این لحن از بیان حاکی از آن است که عبارت « متاع مال » را غلط آشکاری دانسته اند فلینذا بدون چون و چرا آنرا تصحیح کرده اند ، و حال آنکه مطلب در نظر این بنده خالی از چون و چرا نیست ، بلی ، در عرف عصر ما عبارت « مال و متاع » و « متاع و مال » با حرف عطف ( واو ) استعمال میشود ولی این استعمال دلیل بر قاطع بودن آن بدون ( واو ) نیست ، زیرا مفهوم اشتقاقی

و بلکه معنی لغوی «متاع» هم، آن چیزی است که موقتاً تمتعی بصاحبش بدهد وثبات و بقائی نداشته باشد، خواه آن چیز مال و منال باشد و خواه زن و فرزند و خویش و بیوند، بنابراین هرگاه گوینده یا نویسنده آشنا بلمت، کلمه مزبور را با اضافهٔ بیانیه به «مال» اضافه کند و بگوید «متاع مال» گناهی نکرده و غلطی نگفته خواهد بود و از کجا معلوم که نویسندهٔ بلیغ و دقیق ما، ابوالمعالی همین ترکیب را بکار نبرده باشد؟ چنانکه مکرراً عرض شده است مادامیکه بتوان برای صحت عبارت متنی، ولو با تأویلات بعیده، وجهی یافت نباید قلم تصحیح را بر آن مسلط نمود، و حق این است که در این قبیل موارد، یعنی مواردیکه مصحح و محشی عبارتی را صحیح نمی پندارد و دلیلی هم ندارد که انشاء اصل غیر آن بوده است، نظرش را در حاشیه بیان کند و دست به پیکر متن نزند و این اندازه حرمت را برای نویسنده گان بنام قائل گردد.

۱۳ - فاضل محشی در حاشیهٔ ۱ صفحهٔ ۲۰۴ در ترجمه شعر:

«تمازج فی الحلم والبأس مثل ما تمازج صوب الغایات عقار»

چنین مینویسد: «بردباری و خشم دروی بیکدیگر آمیخته است چنانکه شراب با باران بامدادان بهم بیامیزد یعنی چنانکه شراب با آب آمیخته میشود». و این ترجمه اگر با عبارت: «یعنی چنانکه شراب با آب آمیخته میشود» تعقیب و تفسیر نشده بود ترجمه ای بود صحیح و فصیح، ولی آن «یعنی» و آن معنی که بر ترجمه مزبور افزوده شده است بالمرهٔ حلاوت و لطافت شعر و نکته سنجی و براعت شاعر را از میان برد است؛ زیرا شاعر نخواسته است «امتزاج حلم و بأس» را بامتزاج شراب با مطلق آب تشبیه کند و اگر چنین کرده بود تشبیهی بسیار مبتذل و زبردست و یا افتاده بود و بلاغت و براعتی را که منظور وی است نمیداشت. منظور شاعر در تشبیه بدیعی که از امتزاج حلم و بأس به «شراب آمیخته با باران صبحگاهی» نموده آن نوع شرابی است که برخی از پیروان مشرب اَبیکور یا شاگردان مکتب خیام در بامدادهای بهاری بر کنار کشتزارهای سرسبز بنام صبحی میبویسند که تا جامه را از دهان سافر یا کف سافی بر گرفته و سرمیکشیدند قطراتی از باران بامدادی در جام میریخت و با شراب نه مزوج بلکه در شراب فانی و معدوم میگردد، و این بود آن شرابی که بخاطر آن از حوض کوثر و باغ رضوان میگدشتند و خوشتن را در این معامله مغبون نمی پنداشتند، نه شرابی که مقداری آب بر آن بندند و در کمنج خرابانی یا بر سر کوی و بازاری آنرا سرکشند و عالمی را با عر بدهای گوش خراش نفرت انگیز و حرکات جنون آمیز رسوا سازند. والله یعصمنا و جمیع المؤمنین و هو ولی التوفیق.

۱۴ - کلمهٔ «دائر» واقع در عبارت کلیله، آنجا که میگوید:

«وملکی داشتند با مهابت وافر و سیاست دائر...» ضمن حاشیهٔ ۱ صفحهٔ ۲۰۸ «کهنه»

معنی شده و هیچ توضیح و تفسیری بر آن نیفزوده اند و این ترجمه با آن اجمال و ابهام برای خواننده عادی جز تشویش و حیرت ثمرتی نمیدهد، زیرا از خود میپرسد: سیاست کهنه و پوسیده چه حسنی دارد تا نویسندهٔ بلیغ آنرا برای یادشاه بوزینگان صفت مدح شمارد؟ و چنانکه مکرراً در ضمن این بادداشتها اشاره شده است فائدهٔ تملیق و تشبیه در این قبیل کتب رفع تشویش و ابهام است نه تولید ابهام و تشویش؛ و حق بود که بر آن ترجمه توضیحی بدین تقریب افزوده میشد: مراد از سیاست دائر سیاست نافذ و مؤثر و مجرب است که عقلای از قدمای قوم آن را اختیار کرده و برای نیکیختن اخلاف خویش بنیادگار گذاشته اند تا محتاج بسیاستهای کودکانه و بد فرجام نشوند. و اگر چنین توضیحی داده شده بود همهٔ خوانندگان ازان مستفید میشدند و ما هم.